

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَكَايْنٍ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلٍ مَعَهُ رَيْثُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَبُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَا صَعَفُوا وَ مَا اشْتَكَاؤُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ»
و چه بسیار پیامبرانی که همراه او توده‌های انبوه، کارزار کردند؛ و در برابر آنچه در راه خدا به ایشان رسید، سستی نوزیدند و ناتوان نشدند؛ و تسلیم [دشمن] نگردیدند، و خداوند، شکیبایان را دوست دارد.

[آل عمران/ ۱۴۶]

ما به نام اتحاد اسلام قیام کردیم و به این جمعیت مقدس منتسبیم؛ ولی باید دانست که طرفدار اسلامیم به معنای ساده‌ی آن (انما المومنون اخوه). یعنی می‌گوییم در این موقع که تشتت کلمه و اختلاف اسلامیان، مسلمانان را به دست دشمن عمومی، ذلیل و زبون کرده، نباید مسلمانان برادر کشی کنند و به نام شیعه و سنی و سایر عناوین مذهبی به جان هم افتاده و مجال استفاده را به دشمن عمومی بدهند.

روزنامه جنگل، س ۱، ش ۲۸، ص ۲





آزادی و تدین از منظر رهبر نهضت جنگل

حجت‌الاسلام دکتر مجید احمدی کچایی^۱

ننگ می‌دانستند. وی آزادی را جدا شدن از دست بیگانگان استعمارگر می‌دانست چنانکه خود می‌گفت: «من آلت دست قوی‌تر از شماها نشده‌ام، چه رسد به شماها» و هشدار می‌دهد: «هرکس که در امور داخلی مان مداخله کند، او را در حکم انگلیس و نیکلا و درباریان مرتجع ایران می‌شناسیم».^۲ به باور میراحمد مدنی، از سران نهضت جنگل و از دوستان با سابقه میرزا کوچک خان: «میرزا کوچک و همراهانش اهتمام داشتند که بیگانگان در امور داخلی ایران مداخله نکنند و ایران بایستی به دست ایرانی اداره شود و در قبال هر قشون بیگانه ایستادگی می‌نمود و سعی داشت که مقدمات کشور به مردان صالح سپرده شود تا آمال و آرزوی آزادی خواهان اجرا گردد و به همین منظور با هر نیت ارتجاعی و استعماری مخالفت می‌نمود».^۳

همچنین درباره آزادی می‌گفت: «خداوند متعال همه را آزاد آفریده و بنده یکدیگر نیستند و طوق بندگی را نباید به گردن نهند».^۴

اهمیت آزادی در نگاه میرزا به حدی بود که وی در نامه‌ای به مدیوانی، گروه خود را گروه «احرار» می‌نامد و می‌نویسد: «فداکاری‌های بنده و احرار جنگل برای وصول به آزادی است».^۵

میرزا کوچک جنگلی جنبش خود را در برهه‌ای آغاز کرد که ایران گرفتار سیاست‌های استعمار انگلیس و روس‌های زیاده‌خواه بود. میرزا در قیام خود از طرفی گرفتار دشمنان داخلی یا همان منافق صفتانی بود که در فریب مردم نگون بخت ایران گوی سبقت را از بیگانگان ربوده بودند و از دیگر سو اتحاد شوم استعمارگران نیز خود زخمی دیگر بر پیکره این جنبش مقدس بود. از این رو میرزا می‌بایست با دوگانه نفاق از درون و بیگانگان به مبارزه برخیزد. او نیک می‌دانست که برای برون رفت از مشکلات نباید به هیچ کدام از دشمنان دوگانه خود اعتماد ورزد. بنابراین نکته‌ای که وی در خشت خام می‌دید بسیاری از روشنفکران در آینه صاف هویدا نمی‌دیدند از این رو هیچگاه به روس و انگلیس اعتماد نکرد.

آری میرزا از طرفی از درون یا گرفتار مناقشات دوستانی همچون احمد کسمایی و منافقانی همچون احسان‌اله خان بود و یا از طرف دیگر با یکپارچگی دشمنان بیرونی، انگلیس و روسیه مواجه بود؛ اما به هر روی تزلزل در او راه نیافت و همچون برخی از یاران وفادارش، خود را نباخت و تا آخرین روز حیات خود، افزون بر مبارزه به روشنگری می‌پرداخت؛ چنانکه در راه آزادی خواهی چنین بود. او حقیقتاً آزادی خواه بود و بدون شک دیدگاه وی در این مورد بسیار متفاوت از روشنفکرانی بود که آزادی را تنها در زن بارگی و خفت زندگی همراه با

۱. دکتری تاریخ و تمدن اسلامی، استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

۲. ابراهیم فخرایی، ۱۳۵۷، ص ۳۰۱.

۳. میراحمد مدنی، ۱۳۷۷، ص ۷۳.

۴. ابراهیم فخرایی، ۱۳۵۷، ص ۲۶۶.

۵. ابراهیم فخرایی، ۱۳۵۷، ص ۳۶۱.

به هیچ کس مستظهر نبوده و امیدوارم که توجهات کامله اش شامل حال و یار و معین ما باشد.. ما هر گونه اتهاماتی را که به ما نسبت می دهند می شنویم و حکمیت را به خداوند قادر و حاکم علی الاطلاق واگذار می کنیم.»

سوگمندان میرزا را با حربه نفاق و بهانه جدایی طلبی سرکوب کردند و حتی مع الاسف تبلیغات می کنند که وی به دنبال تجزیه ایران بزرگ بود اما خود چنین می گوید: «ما قبل از هر چیز طرفدار استقلال مملکت ایرانیم. استقلال به تمام معنای کلمه... ما طرفدار یگانگی عموم مسلمانانیم. این است نظریات ما که تمام ایرانیان را دعوت به هم صدایی کرده، خواستار مساعدتیم.» میرزا در یکی از نامه های خود، بر این مهم تاکید کرده و می نویسد: «عاری از شرف می دانم کسی را که حقوق و حاکمیت و استقلال مملکت را فدای شغل و مقام کند... من استقلال ایران را خواهانم و بقای اعتبارات کشور را طالبم.»^۱ همچنین بنا به گفته ابراهیم فخرایی: «میرزا و دیگر یارانش هیچ گاه به این مسئله [جدایی طلبی] نمی اندیشیدند، زیرا معتقد بودند اعلام خودمختاری نوعی پراکندگی و تجزیه مملکت است.»^۲

از این رو بود که رادمردی از روحانیت و از تبار ایرانیان، کشته زخم نفاقی شد که سر در آخور استعمار داشت و سرانجام توسط قلدری از تبار اوباش، مظلومانه در ارتفاعات گیلان به شهادت رسید و سر از بدن مطهرش همسان مقتدایش سالار شهیدان جدا کردند و به ارمغان این پیروزی سر راتا به تهران چرخاندند.

منابع:

ابراهیم فخرایی، ۱۳۵۷، سردار جنگل، جاویدان، تهران.
محمد علی گیلک، ۱۳۷۱، تاریخ انقلاب جنگل، گیلکان، رشت.
میر احمد مدنی، ۱۳۷۷، جنبش جنگل و میرزا کوچک خان، به کوشش سید محمد تقی میرابوالقاسمی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران.
یحیی دولت آبادی، ۱۳۷۱، حیات یحیی، نشر عطار، تهران.

وی در جای دیگر می نویسد: «حاشا و کلاً عقیده ما ثابت و محکم است؛ تمام افراد ما با حرارت سرشاری برای فدا شدن در راه آزادی بی پروا هستند.»^۱ میرزا در نامه ای به لنین، پیش شرط نیل به آزادی را مقابله با دخالت خارجیان عنوان کرده و درباره شأن آزادی در مبارزه می نویسد: «اگر ما از دخالت خارجی ها در کارهای داخلی و خارجی مان جلوگیری ننماییم، این دلیل می شود که ما به مقصود خود به آزادی نخواهیم رسید.»^۲

با این حال، میرزا همه آزادی را در پناه دین اسلام می دانست چنانکه درباره او می گفتند: «میرزا یک مرد مذهبی تمام عیار بود. هیچ گاه واجباتش ترک نمی شد و از نماز و روزه قصور نمی کرد و در بین دو نماز، آیات «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»^۳ و «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ»^۴ و «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...»^۵ را زمزمه می کرد.»^۶ و به اذعان یحیی دولت آبادی، میرزا کوچک خان مردی است «دوست دار عالم اسلامیت و طرفدار استقلال و آزادی ایران و مخالف حکومت های استبدادی خودی و بیگانه.»^۷

و چنانکه خود می گفت: وقتی وثوق الدوله با فشار روس یک نیروی مجهز را به فرماندهی تکاپین کف، صاحب منصب روسی قزاقخانه از تهران به رشت اعزام کرد، وی قبل از درگیری، نامه ای به میرزا نگاشت و کوشید با تطمیع و تهدید، میرزا را تسلیم کند. اما پاسخ میرزا این بود: «در قانون اسلام مدون است که کفار وقتی به ممالک اسلامی مسلط شوند، مسلمین باید به مدافعه برخیزند.» آخرین نامه بازمانده از میرزا کوچک خان به تاریخ ۵ آبان ۱۳۰۰ که تقریباً یک ماه پیش از شهادتش نوشته شده است، نیز دلیل دیگری از پایبندی سردار جنگل به دین و مفاهیم دینی در آخرین روزهای حیات وی است. در بخشی از این نامه آمده است: «اتکای بنده و همراهان به خداوند دادگری است که در بسیاری از این اتفاقات ما را در پرتو توجهات خود محافظت کرده است. به جز از خداوند

۱. ابراهیم فخرایی، ۱۳۵۷، ص ۴۲۵.

۲. محمد علی گیلک، ۱۳۷۱، ص ۳۱۸-۳۱۷.

۳. سوره طلاق، آیه ۳.

۴. سوره آل عمران، آیه ۲۶.

۵. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

۶. ابراهیم فخرایی، ۱۳۵۷، ص ۳۸.

۷. یحیی دولت آبادی، ۱۳۷۱، ص ۹۳.

۸. محمد علی گیلک، ۱۳۷۱، ص ۳۵۲.

۹. ابراهیم فخرایی، ۱۳۵۷، ص ۲۵۶.